

روایت معاصر از رخداد‌های تاریخی در گفت‌وگو با «عادل یزدی»، نقاش، مجسمه‌ساز و هنرمند شیرازی

زن در آثار من نمادی از جنگ برای هویت زیستی معاصر است

مجموعه «زن، شهر و من معاصر» حاصل نگاه من به رخداد‌های معاصر پیرامونی است



عکس: نیسان‌لاش



امیرنژیامی

«عادل یزدی» نقاش، مجسمه‌ساز و هنرمند شیرازی نزدیک به سه دهه است که به خلق آثار نقاشی، مجسمه و چاپ دستی مشغول است. حضور و سکونت او در خانه شمشیرگرهای بافت تاریخی شیراز باعث شد اولین کوچه کالری ایران در این منطقه از بافت ایجاد و امروزه به یکی از مراکز فرهنگی، هنری و توریستی شیراز تبدیل شود. برگزاری نمایشگاهی از آثار چاپ دستی این هنرمند شیرازی در «کافه کالری شرق» بهانه‌ای شد تا با او درباره آثار چاپ دستی، نقاشی و همچنین کوچه کالری گفت‌وگویی انجام دهیم.

- به بهانه نمایشگاه آثار چاپ دستی که در «کافه کالری شرق» دارید، از چاپ دستی شروع کنیم. چه مدتی است که مشغول به چاپ دستی هستید و چرا تکنیک «چاپ دستی» را برای روایت داستان‌های خودتون انتخاب کرده‌اید.

وقتی که کلمه چاپ را به کار می‌بریم، خیلی‌ها تصور می‌کنند که از دستگاہ تکثیر صحبت می‌کنیم ولی این کار در حقیقت یک تکنیک طراحی است که ما از یک مدیوم مرکب چاپ و فرایند حک بر روی ورق مسی و لیلینولوم به یک بافت می‌رسیم. این تکنیک قابلیت بسیار متنوعی دارد. مجموعه‌ای که در «کافه کالری شرق» با عنوان «زن، شهر و من معاصر» به نمایش درآمده است، حاصل نگاه من به محیط و اتفاقات پیرامونی خودم است که سیر اتفاقات و عقبه تاریخی را در خلق و پرورش پرسوناژها، تیپ یا شخصیت‌های آثارم لحاظ کرده‌ام. من شیرازی هستم و در شهری زندگی می‌کنم که سراسر قصه، تاریخ و اتفاق است. من معتقدم برقصه‌ترین شهر ایران، شیراز است. تنوع اتفاق‌های این شهر در طول تاریخ، من را بسیار علاقه‌مند کرد تا این روند را از دیروز تا امروز برای خودم مرور کنم؛ از دیروز تاریخ من امروز معاصر. کلمه «معاصر» بنا به دلایل متعددی برای من از اهمیت بالایی برخوردار است. اولین دلیل آن این است که من به عنوان یک نقاش ذهنم سرشار از تصاویر اغراق‌آمیز و الگزرجه از فرم‌ها و عناصری است که من خلق کرده‌ام. دومین دلیل هم این است که نگاهی کاملا رئالیستی و یک‌به‌یک به محیط اطرافم دارم. به همین دلیل من از دریچه دوربین تلفن همراهم، به عنوان یکی از راوایان عصر جدید، شروع به نگاه‌کردن به فضای اطراف و انسان‌های هم‌عصر خود و ثبت رخدادها و افراد کردم. انسان‌هایی که مقابل دوربین من قرار گرفتند، خیابان، منازل، مناظر، حوادث و همه آنچه به عنوان المانی از دنیای معاصر مطرح است، در قصه‌های من به یک زبان تصویری بدل شده‌اند. از تاریخ دیروز این سرزمین یک نفر را انتخاب کرده‌ام تا داستان‌گویی را شروع و خودش را برای مخاطب توضیح دهد که کجا بوده، الان کجاست و چه اتفاقی برایش افتاده است.

- تفاوت آثار شما با عکاسی در چیست؟**

من برای روایت قصه‌ای که دارم، به دنبال سوژه هستم و برای «معاصرسازی» داستان از مدیوم دوربین و عکاسی استفاده می‌کنم. من صرفا «راوی» یک داستان هستم که برای معاصرسازی شخصیت‌ها و دوربین‌دن از تخیلات ذهنی، از سوژه‌ها و شخصیت‌های واقعی جامعه امروزی استفاده می‌کنم. به عبارتی از دوربین گوشی به یک ثبت لحظه به لحاظ فرم، بافت و شخصیت رسیده و آن را گسترش می‌دهم. به عبارتی چهار مدیوم به کمک هم در حال روایت داستانی است که من دارم. خود سوژه، من به عنوان شخصی که از قبل به سوژه فکر کرده و آن را در ذهنم خلق کرده‌ام، دوربینی که آن را ثبت کرده است و مسیری که

کاندیدای نیابتی

ادامه از صفحه اول

به یاد دارم در آستانه انتخابات دوم خرداد، مرحومان مهندس سبحانی، دکتر یزدی و یکی، دو نفر دیگر بیانه مشترکی با زبانی نسبتا تلخ و گزنده دادند. در آن بیانه نسبت به رده‌لایحیت‌شان و صنایع شدن حق‌شان برای در معرض رای مردم قرارگرفتن، به‌شدت معترض بودند و در پایان با وجود این اعتراض، حمایت خود را از سیدمحمد خاتمی اعلام کردند. در آستانه انتخابات مجلس ششم نیز در اصفهان ما، جناب دکتر غروی و اعضای نهضت آزادی و فعالان ملی و مذهبی، در بیانیه‌ای صرفا از پدرم و رجبعلی مزروعی حمایت کردند و حاضر نشدند از دیگر اعضای لیست اصلاح‌طلب حمایت کنند.

درنهایت به یک چاپ دستی ختم می‌شود که نقطه پایان خلق یک اثر چندعنصره و چند پرسوناژه است.

- شخصیت‌پردازی برای روایت یک داستان در گام نخست در ذهنتان شکل می‌گیرد؟**

شخصیت‌پردازی در آثار چاپ دستی من به دو شکل اتفاق می‌افتد. یکی اینکه من کاملا بر اساس داستانی که دارم، به جست‌وجو و کشف سوژه‌های ذهنی و شخصی خودم برای روایت داستان موردنظرم می‌پردازم. و دوم اینکه در مواجهه با موضوع یا شخصیتی که در جست‌وجوی آن بودم به موضوع و شخصیت دیگری می‌رسم. من یک کاغذ ۳۰ در ۹۰ سانتی‌متری دارم که آثارم روی آن چاپ شده و برای من این اندازه در حکم سکناس یا پلان سینمایی یا صحنه تئاتر با یک زمان مشخص برای گفتن از داستانم است. یعنی در این ۳۰ در ۹۰ سانتی‌متر من درحال روایت یک اتفاق، داستان یا عاشقانه‌ای هستم تا بتوانم ذهن مخاطب را در زمان محدود تماشای اثر به چالش بکشم و چراهایی در ذهن مخاطب ایجاد کنم که بعد از پایان تماشای اثر، مخاطب در پی یافتن پاسخ‌هایی برای آن چراهایی باشد که در ذهنش شکل گرفته است و در بین این یافته‌ها، چراها، داستان و برداشت شخصی مخاطب شکل می‌گیرد. یکی از دلایل اصلی انتخاب عنوان «معاصر» برای این مجموعه دقیقا برداشت‌ها و پاسخ‌های شخصی افراد بر چراهای ذهنی است که مدام از خود سؤال می‌کنند؛ چرا این تصویر، چرا این عنصر و سؤال‌های متعدد دیگر، برخلاف آثار قبلی من و چراهایی که برای مخاطب ایجاد می‌شد، در این آثار تمامی عناصر و شخصیت‌ها برای مخاطب آشناست و هرروزه در سطح جامعه درحال مشاهده و مرادوه روزانه با این عناصر و شخصیت‌هاست که در اغلب موارد شبیه‌سازی به لحاظ چهره یا موقعیت اتفاق می‌افتد. البته این به آن معنی نیست که من یک رخداد یا حادثه‌ای را بازآفرینی کرده باشم بلکه با استفاده از عناصر و المان‌های معاصر، داستان‌ان را برای مردم که برای مخاطب امکان شبیه‌سازی و برداشت شخصی و حتی تعمیم‌دادن به یک رخدادی را فراهم می‌کند.

- درواقع با این‌نوع از داستان‌گویی مخاطب را به سمتی سوق می‌دهید تا یک رخداد را بازآفرینی و شخصی‌سازی کند.**

دقیقا همین اتفاق می‌افتد. من اعتقاد به چرخه تکرار تاریخ و حوادث دارم. برای مثال تصویر چهره‌ای را از یک کتاب مربوط به تاریخ قدیم شیراز برای خلق یکی از آثار انتخاب کرده‌ام. مخاطبی داشتم که در مواجهه با آن اذعان کرد که این چهره من است. وقتی عکسی از آن بازدیدکننده و اثر خلق‌شده با تصویری تاریخی گرفتم، قابل تشخیص نبود که کدام چهره برای امروز و کدام‌یک از دل تاریخ بیرون آمده است. این دقیقا همان قصه‌پردازی معاصری است که

در کارها تلاش کرده‌ام انجام دهم. معتقدم عصر معاصر، عصر داستان و قصه است. ما یک‌سری حوادث را در سال گذشته پشت‌سر گذاشتیم که دقیقا با یک قصه آغاز شد. که این قصه روایت‌های متفاوتی داشت و این تفاوت در روایت باعث به‌وجودآمدن حوادث بعدی شد. من در آثار چاپ دستی قصه‌ای را روایت کرده‌ام اما روایت من قصه‌گو در این آثار اصلا اهمیتی ندارد؛ چراکه مخاطب قصه و برداشت خود را از آثار دارد. یعنی مخاطبی که درحال تماشای اثر است، شروع می‌کند به اسم‌گذاشتن روی شخصیت‌های آثار من و روایت شخصی خود را دارد. درحالی‌که من آثار را بر اساس سناریوی ذهنی خودم از خیلی زمان قبل‌تر برای مثال دو سال قبل شروع کرده‌ام ولی مخاطب احساس می‌کند حوادثی که در این آثار نقل شده، برای ماه‌ها و حوادث اخیر است. من دقیقا به همین دلیل از دوربین عکاسی استفاده کردم و عکس‌ها را با زمان و مشخصات افراد به عنوان رفرنس یا منبع ثبت کردم. آنچه تا به امروز در مخاطب آثار چاپ دستی‌ام دیدم، از قصه‌ها، قصه‌پردازی شخصی و ذهنی خود مخاطب بوده است. اگر بخواهم سینمایی بگویم «مرگ مؤلف» اتفاق افتاده است و به‌طوری که خود اثر به یک زمان زایشی جدیدتری می‌رسد که هم‌گام با روایت خود مخاطب پیش می‌رود. شاید اگر دو سال دیگر از مجموعه چاپ‌های دستی نمایشگاه داشته باشم، مخاطب حوادث داخل آثار را با رویدادهای اخیر مرتبط بداند. قید زمان در کاره‌های من به‌طور کامل از بین رفته است. با وجود اینکه عکسی که در آثار استفاده شده، برای ۸۰ سال پیش و در دوره قاجار یا صحنه‌ای از تظاهرات ۵۷ است ولی وقتی آثار را نگاه می‌کنید، بدون درنظرگرفتن زمان واقعی گرفته‌شدن عکس، تصاویر را مرتبط با رویدادهای اخیر می‌دانید؛ درواقع با روایت و ذهنیت خود عامل زمان را برای اثر تعریف می‌کنید.

- درواقع در کنار هم آمدن عناصر و المان‌هایی که برای روایت یک داستان استفاده کرده‌اید، باعث ازبین‌رفتن قید زمان شده است؟**

بله دقیقا! البته ازبین‌رفتن اندازه‌هاست. مثلا اندازه شخصیت من در آثارم از ماشین پیکان بزرگ‌تر است. ولی در کنار هم قرار گرفته و شما هم این همنشینی را می‌پذیرید. اینها مواردی هست که مدت‌ها برای رسیدن به آنها تلاش کرده‌ام. به طور مثال در آثارم از المان «فرشته» برای ازبین‌بردن عامل زمان استفاده کرده‌ام. وقتی با دقت به کار نگاه کنید، تصویر فرشته همنشینی با چهره یک شخص امروزی با نمایی از یک خیابان را ایجاد کرده و باعث ازبین‌رفتن عامل زمان شده است و تأکید می‌کند که من یک راوی و قصه‌گو هستم و عناصر دقیقا بر اساس ذهنیتی که داشتم، در کنار هم قرار گرفته و مجموعه‌ای هم‌معنا و هم‌شکل ایجاد کرده است.

- زن پرسوناژ اصلی در آثار شماست.**

من در جست‌وجوی اطرافم و اینکه بین مرد و زن کدام یک تکاپوی بیشتری دارد، به این رسیدیم که «زن» جنگ و تکاپوی بیشتری برای اعلام حضور و دیده‌شدن در جامعه دارد. امروزه «زن‌ها» عمل‌های زیبایی زیادی برای زیباشدن انجام می‌دهند که هر روز رواج بیشتری پیدا می‌کند. که البته به عنوان یک امر امروزی و بدون هر گونه قضاوتی به آن نگاه می‌کنم. من به عنوان یک مرد حتی تصور این حجم از جراحی‌هایم و وحشتناک است؛ درحالی‌که یک زن این عمل را انجام می‌دهد تا دارای یک «هویت» باشد و هویتی که زمان معاصر برای او ساخته است. زمان معاصر می‌معتقد است اگر این کار را انجام بدهی، دارای زیبایی می‌شوی. زیبایی حاکم بر جامعه که متعلق به فرهنگ ما نیست و به همین دلیل «زن» را در آن بخشی که من در آثارم به آن می‌پردازم، به عنوان یک عنصر جنگجو، نه به معنای زنی که شعار می‌دهد، تصور می‌کنم. این عقیده و نگاه به زن به عنوان یک جنگجو نتیجه تصورات ذهنی من نقاش است که البته می‌تواند این نظر و باور از نظر شخص دیگری غلط باشد. زنی که در آثار من حضور دارد، مدام درحال جنگ برای هویت زیستی معاصر است. این برداشت به‌واسطه فضای پیرامونی، لایه‌های اجتماعی اطراف من و مسیر زیستی در من ایجاد شده است. به همین علت برای زن «جنگجویی» ذهنی خودم یک «کلاه‌خود» فلزی طراحی کرده‌ام و «زن» در آثارم همراه با «کلاه‌خودی» بر سر عکاسی شده است. کلاه‌خود در ذات خود یک ابزار جنگی مردانه است ولی امروز «سر» زن‌هایی است که من دربراه آنها حرف می‌زنم و این «کلاه‌خود» جنگی با آن زنی که لباس معاصر بر تن دارد و قصه‌ای از دل تاریخ و در کنار مردها روایت می‌کند، پیش آمده خود من هم به عنوان «راوی» در کنار زنی قرار گرفته‌ام که کاملا امروزی و معاصر است.

- حضور شما در بافت تاریخی شیراز و تأثیری که در آن فضا به لحاظ فرهنگی، هنری و حتی رفتاری اهالی ساکن در این منطقه از شیراز ایجاد کرده تا چه میزان متأثر از مسیری است که در پیش از سه دهه فعالیت شما در عرصه هنرهای تجسمی و به‌طور مشخص نقاشی و مجسمه‌سازی طی کرده‌اید.**

من پرورش یافته تئاتر، سینما و ادبیات دراماتیک هستم و به‌واسطه عشقی که به تئاتر داشتم، مدام درحال تکرار آن فضا هستم. من عاشق شنیدن قصه هستم. و مدام در پی شنیدن قصه آدم‌هایی هستم که روزگاری مشترکاتی با هم داشتند. البته منظور من از قصه یکی بود و یکی نبود نیست، قصه از نگاه من یعنی تاریخ، تعامل‌ها و تضادها. در طول سال‌ها فعالیت، همیشه در جست‌وجوی فضا و امکانی بودم که بتوانم قابلیت قصه‌گویی خودم را گسترش بدهم.

من بافت تاریخی شیراز را به‌واسطه انجمن دوستداران میراث فرهنگی فارس و قصه‌گوهای شاخص تاریخ آن آقایان منیعانی، عطایی‌زاد و ده‌بزرگی شناختم. اتفاقی که تقدیر خوش‌یمن من بود. در بافت تاریخی شیراز به مرور شروع به جست‌وجو، دیدن و کشف فضاهایی که قابلیت قصه‌پذیری و قصه‌گویی دارند کردم و من عاشق بافت تاریخی شیراز شدم. به‌طور خیلی اتفاقی خانه‌ای را دیدم که مربوط به خانواده شمشیرگرها بود که کارگاه شمشیرسازی و اجرای روضه داشتند که متأسفانه این خانه به مرور به خرابه‌ای تبدیل شده بود که هیچ نشانی از تاریخ و گذشته خود نداشت.

♦ **و این‌خانه و کوچه در کنار آثار شاخص فرهنگی و گردشگری شیراز به یک جاذبه فرهنگی و گردشگری نه‌تنها به عنوان یک مکان زیبا و تاریخی بلکه به عنوان یک فضای دارای هویت، روایت و تفکر تبدیل و اولین کوچه کالری شیراز بنیان گذاشته شد.**

اول از همه باید به این نکته اشاره کنم که «من» از بافت تاریخی شیراز هویت گرفته‌ام و هویتی از سبوی من به بافت داده نشده است. فضایی که امروز به عنوان خانه شمشیرگرها و کوچه کالری ایجاد شده، حاصل سال‌ها تفکر، جست‌وجو و مشاهده من بوده است و به‌هیچ‌عنوان اتفاقی و بدون مطالعه و شناخت ایجاد نشده است. خانه‌ای که با کمترین هزینه و دست خالی اما با عشق زیاد آماده داستان‌گویی کردم. محله‌ای که من در آن ساکن شدم از پتانسیل بالایی برای خلق و نمایش آثار هنری برخوردار است. درحال‌حاضر درحال روایت تاریخ این بافت به زبان معاصر هستم. البته که نوع نگاه و ارائه من موافق‌ها و مخالف‌های زیادی دارد. خوشبختانه در اوایل ورود و شروع کارم در بافت تاریخی شیراز، شهرداری داشتیم به نام مهندس قلندری که علاوه بر اینکه معمار بود، ارزش و قدرت هنر را کاملا می‌شناخت. اولین دیدار و هم‌صحبتی ما ساعت چهار صبح اتفاق افتاد. ساعت‌ها درباره آثار و قابلیت‌های اشتراک‌گذاری گسترده‌تر آثار صحبت کردیم و کوچه کالری را به اتفاق مهندس قلندری بنیان‌گذاری کردیم. در اطراف بناهای تاریخی، دیوارهای سیمانی فاقد ارزش تاریخی وجود داشت که برای به تصویرکشیدن قصه‌های من بسیار خوب بودند. برای این کار شروع کردم به مطالعه و شناخت دقیق‌تر اماکن تاریخی مانند نارنجستان قوام، مسجد نصیرالملک، خانه زینت‌الملک و مسجد وکیل و بازگکردن داستان این اماکن با زبان و نگاه شخصی خودم و همنشینی با پیرمردها و پیرزن‌های محله. من ساعت‌ها در کنار «رحیم آقا»، یکی از همسایه‌های کوچه می‌نشستم تا از او داستان‌های تاریخی شیراز مثل «عروسی درخت نارنج» را بشنوم که برای باردهی بیشتر «درخت نارنج» برای درخت عروسی می‌گرفتند و تور سفید روی آن می‌انداختند که همین داستان به دستمایه من برای خلق یک اثر تبدیل شد. نقاشی ساده‌ای که در فضای بزرگ اجرا شد. دو چهره زن و مرد روبه‌روی همدیگر که با مو به هم پیوند خورده‌اند. وقتی توریست‌ها به بازدیدکنندگان از چرابی و مفهوم این اثر سؤال می‌کردند، ساکنین محلی داستان «عروسی درخت نارنج» را برای آنها تعریف می‌کردند که باعث ایجاد پیوند و همنشینی بین بازدیدکنندگان و مردم محلی شد و پذیرش اتفاق افتاد. توریست‌ها و علاقه‌مندان به‌واسطه روایت متفاو و جاذبه بصری اثر، شروع به گرفتن عکس سلغی می‌کردند. درک درست از یک روایت تاریخی و محلی و خلق یک اثر معاصر باعث شد تصاویر آن به عنوان یک اثر معاصر به شکل گسترده‌تری منتشر و گسترده‌گی ایجاد کند.

حضور و حمایت مهندس قلندری، شهردار وقت بافت تاریخی شیراز بستری را فراهم کرد تا من بتوانم به عنوان یک نقاش روایت و داستان خودم را داشته باشم که این روایت در خودش زایش ایجاد کند و این چرخه کماکان وجود دارد و باعث اضافه‌شدن هزار و یک‌صورتک در کوچه کالری شد و قصه «شهزاد قصه‌گو» در کنار این صورتک‌ها اتفاق افتاد و من برای هر صورتک یک صفحه کتاب تصویرگری کردم که وقتی مخاطب از محیط کوچه و صورتک‌ها وارد خانه می‌شود با صفحات این کتاب مواجه می‌شود و چرخه جدیدی اتفاق می‌افتد و تلاش می‌کنم قصه‌های جدیدی از تاریخ شیراز را در فرمت و قالب متفاوت روایتگری کنم. باوجود همه تلاشی‌که در جهت ایجاد و گسترش روایتگری دارم، نیاز به حمایت نیروی بیرونی دارم که بتواند از ساختار «کوچه کالری» محافظت کند که متأسفانه این اتفاق در ماه‌های اخیر به دلیل عدم اشراف و اعتقاد مدیریت شهری به قدرت و نیروی تأثیرگذاری هنر کم‌رنگ شده است و کوچه کالری و آثار در معرض آسیب و نابودی قرار گرفته‌اند. درحالی‌که حفاظت و حمایت از این حرکت و آثار علاوه بر تأثیرات اجتماعی، فرهنگی و رفتاری عمیق بر روابط اجتماعی مردم محلی، زمان حضور گردشگر در بافت تاریخی و تماشای آثار را تا ۵ دقیقه افزایش داده است. با این‌همه تلاش می‌کنم این مسیر روایتگری را ادامه بدهم؛ چراکه به قدرت تأثیرگذاری هنر ایمان دارم و معتقدم با «هنر» می‌توان تأثیرات عمیق فرهنگی و رفتاری ایجاد کرد و در کنار این تأثیرگذاری، تاریخ و گذشته فراموش‌شده این منطقه از شیراز را احیا و به شکل معاصر روایت کرد.



است! خب برنامه شما در این وضعیت بفرنج. برای برهم‌زدن این بازی یک‌طرفه چیست؟ به صرف گفتن اینکه «نمی‌شود و نمی‌گذارند» که دردی از مردم درمان نمی‌شود! برخی جوری رفتار می‌کنند که گویی منظردن تمایب خواهان، بروند در اتاق شان و در را ببندند و به کارهایشان فکر کنند تا متنبه شوند. بعد با رخی شرمگین و گردنی کج، سراغ اصلاح‌طلبان بیایند و بابت کارهایی که کرده‌اند غذرواهی کنند و از ایشان بخواهند که پشت فرمان قدرت بنشینند.

نمی‌شود در عرصه سیاست خارجی، دعوت به رئالیسم و عمل‌گرایی کرد و در عرصه داخلی این اندازه رمانتیک تحلیل کرد.